فراتر از زیبایی: تاثیر هنر بر جنبش‌های سیاسی

مریم اسفندیاری

تاریخ نظام‌های سیاسی، روایت مواجه‌ی سیاست با ساحت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. هنر در آمیزشی از تمامی این ساحت‌ها، به شکل دوگانه‌ی فرهنگ-هنر خوانایی رواج یافته‌تری پیدا کرده‌است. رابطه هنر و سیاست پیچیده و چندوجهی است. هنر می تواند وسیله ای برای ابراز مخالفت، افزایش آگاهی، در تایید یا رد سیاست‌های حاکم یا بسیج افکار عمومی باشد که به نوبه خود می تواند بر تصمیم گیری های سیاستی تأثیر بگذارد. از سوی دیگر، سیاست های دولت نیز می تواند تاثیر بسزایی در هنر داشته باشد. بودجه برای هنر، سانسور، قوانین مالکیت معنوی و سیاست‌های فرهنگی، همگی در شکل‌دهی منظر هنری نقش دارند. این مقاله قصد دارد به نقش امر هنری، فراسوی بن‌مایه های زیبایی شناسانه‌اش، در مواجهه با جریان و کنش‌های اجتماعی-سیاسی و همچنین، نسبت مفاهیم و جریان‌های سیاسی با رسانه‌های هنری، بپردازد.

گرچه فقط کسری از جمعیت ممکن است آثار هنری و ادبی را مستقیما تجربه کنند، اما تأثیر این آثار به طرق دیگری کثرت، وسعت و قوت می‌گیرد: از طریق تغییرات و ارجاعات در هنر و گفتمان عامه‌پسند که طی آن رهبران فکری پیام‌ها و تعابیر خود را در کتاب‌ها، سخنرانی‌ها، روزنامه‌ها و سایر رسانه‌ها منتشر می‌کنند؛ از طریق شبکه‌های افرادی که با یکدیگر تبادل آرا و اطلاعات دارند؛ و از طریق بازگویی‌هایی که به مخاطبان گوناگون می‌رسند. بنابراین، هنر سرچشمه‌ای است که گفتمان سیاسی، عقاید مربوط به سیاست، و در نهایت، اقدامات متعاقبشان از آن سرچشمه می‌گیرند. البته در اینجا هیچ رابطه علی ساده‌ای وجود ندارد؛ زیرا خود آثار هنری بخشی از قلمرو اجتماعی است که جنبش‌های سیاسی نیز از دل آن قلمرو پدید می‌آیند.

هنوز نزاع میان «هنر برای هنر» با «هنر متعهد» برقرار است و هرازگاهی بر سر بزنگاه‌ها بیشتر رخ می‌نماید که أساسا «برای چیزی بودن هنر» به چه معنایی است؟ برای متفکران رادیکال معاصر مشخصاً بدیو[۱]، رانسیر[۲] و آگامبن[۳] مسئله‌ی اساسی زبان است و در واقع از دیدگاه اینان هر دو نوع، هنر متعهد و نیز هنر برای هنر بی‌معنا هستند.

برخلاف تصور معمول که هنر را تابعی از عرصه اجتماعی، جداشده از آن یا در بهترین حالت، بازتابنده آن می‌داند. هنر را باید بخشی اصلی و جدایی‌ناپذیر از معامله‌ای پنداشت که رفتار سیاسی را رقم می‌زند. بیان انواع هنر و میزان اهمیت و اولویت آنها در شکل‌دهی به خواسته‌های سیاست اجتناب‌ناپذیر است. جدّی بودن این امر در شرایط خاص جوامع مثل انقلاب، جنگ، بحران‌های سیاسی، اقتصادی مشخص می‌شود. بدیهی است، سیاست به مثابه‌ی داستان قدرت، ناگزیر از تعیین وضعیت خود با آن چه آنتونیو گرامشی[۴] «جامعه‌ی مدنی» تعریف کرده است، خواهد بود. به عبارت دیگر نوع برخورد به شکل **تعاملی** یا **تقابلی**، میتواند **مطلوبیت** یا **عدم مطلوبیت** سیستم سیاسی را از منظر افکار عمومی یا سیاست جهانی نشان دهد.

به طور کلی، هنر و سیاست عمیقاً به هم مرتبط هستند و هر یک بر دیگری در یک رابطه پیچیده و پویا تأثیر می گذارد. برای سیاستگذاران مهم است که تأثیر تصمیمات خود را بر هنر در نظر بگیرند و هنرمندان با موضوعات سیاستی که بر کار آنها تأثیر می گذارد درگیر شوند. متفکران بسیاری در طی تاریخ، آرای گوناگونی برای نسبت هنر و سیاست طرح نموده اند: افلاطون هنر را به عنوان ابزاری برای **ارتقای ارزش‌های اخلاقی** می‌داند. نیکولو ماکیاولی قدرت هنر را در **شکل دادن به مفاهیم سیاسی**بیان می‌کند و جان لاک، مخالف سرسخت **تسلط حکومت** بر هنر است.

از دیدگاه افلاطون، سیاست عبارت است از «قبضه کردن، سازمان دادن و بهره‌برداری کردن از قدرت» در یک سرزمین یا جامعه؛ قدرت یا توان حکومت کردن و تصمیم‌گیری درباره‌ی این اصل مهم است که چه کسی، چگونه و کی نهادهای عمومی جامعه را اداره نماید و دولتها هستند که پیوند اصلی میان سیاست و جامعه را در جهان مدرن فراهم می‌سازند. اساس تقسیم‌بندی انواع نظام‌های

---

[۱] Alain Badiou فیلسوف چپگرای فرانسوی:

[۲] Jacques Rancière فیلسوف فرانسوی:

[۳] Giorgio Agamben فیلسوف ایتالیایی:

[۴] Antonio Gramsci : فیلسوف، انقلابی، و نظریه‌پرداز بزرگ مارکسیست، و از رهبران و بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا بود. گرامشی از نظریه‌پردازان و مبارزان ضدسرمایه‌داری و مفهوم‌پرداز نظریه و اصطلاح مشهور هژمونی(فرادستی / فرادستی فرهنگی) است.

سیاسی به کثرتگرا یا تمامیت‌خواه در تعریف از انواع اعمال قدرت در جوامع است. همینجاست که شیوه‌های تصمیم‌گیری در دموکراسی‌ها و دیکتاتوری‌ها متفاوت است. چرا برخی حکومتها بر سلطه‌ی کامل در امور فرهنگی و هنری تأکید دارند و برخی نیز حداقل ناگزیرند حدودی از نقش و کنش هنر و فرهنگ را به قالب‌های قانونمند هدایت کنند.

برتراند راسل معتقد است: قدرت، تولید نتایج موردنظر است. پس سیاست دموکراسی یا توتالیتر، خواهان نتایج مورد نظر برای تسهیل حاکمیت، امکان ثبات و مشروعیت اما به دو شیوه‌ی مختلف است. هنر در این جا از این جهت مهم است که ضمن ایجاد مشروعیت برای یک رژیم سیاسی امکان سلطه بر بخش‌های خارج از حاکمیت را در بستر جامعه‌ی مدنی تسهیل می‌بخشد .

هنر به عنوان رسانه‌ای که از طریق آن انتقال معنا به صورت زیبا ممکن می‌شود تعریف می‌شود. امر انتقال معنا در رسانه‌ای شدن هنر با انواع شیوه‌های بیان هنری مثل نوشتار (شامل انواع ژانرهای ادبی) پیکره‌سازی، طراحی، گرافیک، معماری، موسیقی، نشر، رقص، تئاتر و سرانجام سینما صورت می‌گیرد. احساس خطر صاحبان قدرت از هنرمندان پیشینه‌ای تاریخی دارد؛ هنر میتواند در **حمایت** یا **تقابل** با سیاست باشد و همینطور سیاست میتواند در جایگاه تصمیم ساز، دست به حمایت یا تقابل با سیاست بزند.

جای شک نیست که هنر با ماهیتی کاملا دوگانه، از سویی به ثبات سیاسی و بقای قدرت یاری می‌رساند و از سوی دیگر می‌تواند عامل تغییر، تحول و حتی براندازی اندیشه های سیاسی و نهادهای حاکمیتی باشد. از آن جا که رژیم‌های سیاسی، به پایبندی‌هایی از سوی شهروندان نیاز دارند، هنر به ویژه در این چهارچوب میتواند نمادهایی پدید آورد که همبستگی عمومی را ایجاد میکند و مشروعیت وفاداری به برخی از ارزش‌های هسته‌ای، چون برابری در مقابل قانون و رواداری یا مدرا مورد توجه قرار میگیرد .

در سراسر تمدن‌های باستانی شرق و غرب، آن چنان که پاره‌ای اکتشافات باستانی مؤید آن است، ما ناظر بروز و ظهور پدیده‌های هنری هم چون سروده‌ها، شعرها، پیکره‌سازیها، معماری‌های مختلف بوده‌ایم که هر کدام بیان یاد و خاطره‌ی حاکمان، نهادهای سیاسی و انواع نزاع‌هاست که در کل پیکره‌ی سیاست می‌تواند تعریف شود.

بهره‌ی سیاست از هنر نیز پیوندی عملی را تجربه کرده است؛ اکثر حکومت‌ها تلاش کرده‌اند برای ایجاد تصویری با شکوه از خود، و ایدئولوژی که مدعی استقرار یا حمایت از آن بوده‌اند، از هنرهای مختلف از جمله معماری، نقاشی، رمان و بعدها با توسعه‌ی رسانه‌ها، بهره بگیرند. از دیگر سو هنر می‌تواند اعتبار و عظمت به ساختار سیاسی ببخشد اینجاست که گویی هنر به خدمت سیاست درآمده است. براساس همین کارکرد و ملاحظه‌ی اثباتی بود که بنیتوموسولینی از تصویر تبرزینی که مقامات روم باستان هم چون نماد قدرت به دست می‌گرفتند به عنوان نشان فاشیسم در عرصه‌ی زیبایی‌شناسی قدرت استفاده می‌کرد .

فاشیسم هیتلری نیز برای مقابله با دنیای نو، دست به آفرینش مجدد هنری شمار بزرگی از اساطیر و باورهای زیبایی شناسانه زد تا بتواند ایدئولوژی سیاسی چون برتری نژادی را جلوه‌ای زیبا ببخشد. اصل «زیبایی شناسانه کردن سیاست[5]» در رژیم‌های سیاسی مدرن اما توتالیتر چنین رویکردی دارد. کمونیسم شوروی نیز در جهت تعمیق بخشیدن به اصل «فرهنگ پروستاریایی» از هنر خاصی حمایت می‌کرد. در دوران حاصل از هیجانات انقلابی، معمولا هنر وضع شکوفایی پیدا می‌کند. برای مثال در تجربه‌ی انقلاب اکتبر۱۹۱۷و شعار سوسیالیسم، در زمینه‌ی تقویت و ایجاد هنر خاص را ایجاد کرد. در شوروی کمونیستی پس از انقلاب، رویکرد هنر در قالب مکتب رئالیسم سوسیالیستی، از شیوه‌های منحصر به فردی سود جست؛ بازنمایی تصاویر کارگران و قهرمانان مزارع اشتراکی در هیبت درشت و خارج از عرف، از جمله‌ی این موارد بودند . چنانچه در انقلاب ایران نیز شاهد افت و خیزهایی در وضعیت تجربه هنری جامعه و خلق آثار خصوصا ادبی، سینما و موسیقی بوده‌ایم و عباراتی همچون **هنر انقلابی** یا **هنر فاخر** تولید شد.

در قرن بیستم، نیز اغلب جنبش‌های هنری نو چون اکسپرسیونیسم، دادائیسم و سورئالیسم مدعیان روشنگری، عدالت اجتماعی، و آزادی خواهی غربی جریان هایی را مورد نقد قرار داده‌اند. اکسپرسیونیسم با به کارگرفتن زبان پر احساس و خودانگیخته فضای زیبایی شناختی مناسبی را برای بازتاب اضطراب و در عین حال سرکشی انسان نسبت به محیط سیاسی را انعکاس می‌داد.

هنر در تقابل با سیاست اساسا در یک رژیم سیاسی معنا می‌یابد، مانند رمان فرار؛ الکساندر سولژ نیتسین که در پی نفی جامعه‌ی سیاسی استالینی است. یا رمان معروف کلبه‌ی عموتام، از هریت بیچراستو در مخالفت با سیاست نژادپرستی آمریکا نسبت به سیاهان و تابلوی معروف فرانسیس گویا با عنوان اعدام سوم مه ۱۸۰۸ که درباره‌ی میهن پرستی اسپانیایی و مخالفت با حاکمیت سیاسی معاصر خود به یادگار مانده است. از جمله ویژگی‌های بارز هنر در تقابل سیاست، شکلگیری آن چیزی است که تحت نام هنر **اعتراض‌آمیز** معروف شده است.

---

[5] Aestheticiation of politics

شکل برخورد یا تقابل با مقوله‌های فرهنگی و هنری در سیاست به مقتضای ایدئولوژی حاکم بستگی دارد . مقامات دولتی، رهبران، احزاب و نمایندگان جنبش‌های مختلف اجتماعی می‌توانند بر ضد محتوای سیاسی، پیامدهای معمول فرهنگی، اهمیت اجتماعی و نتایج اخلاقی قابل ادعای آثار هنری، اعتراض کنند. تجربه‌ی فرمالیسم روسی و چگونگی سرکوب بیرحمانه‌ی هنرمندان این نحله‌ی ضد سیاسی به عنوان مصداق بارز تقابل سیاست با هنر قابل ذکر است.

در ایران، از بعد از انقلاب مشروطه جبران عقب‌ماندگی تاریخی پرسش اصلی نخبگان زمانه‌اش بوده است. به‌تبع این خواست از همان آغازِ مواجهه با مدرنیته، مسئله‌ی قدرت و ارائه‌ی تعریف جدیدی از آن، و سیاست در معنای عام، نقطه‌ی داغ و اصلی گذر از گذشته و ورود به دوران جدید بود. در این شرایط شخصیت هنرمند- روشنفکر پدید آمد و هنرمندان هم سهمی از وظیفه‌ی جبران عقب‌ماندگی را به‌دوش گرفتند. شاید تا پیش از آن هنرمندان به صورت کلی وابسته به دارالحکومه‌ها و یا زاییده‌ی انها بودند.

اما با نگاهی به نتیجه‌ی این سال‌ها، می‌بینیم که شاید موفق‌ترین هنرمندانی که موقعیت تاریخی ما در این دوران تحول را در هنرِ خود به‌شکلی فشرده عرضه کرده‌اند، از قضا آنهایی هستند که آگاهانه از سیاست دوری گزیدند. رفتار هشیارانه و بافاصله از سیاستِ نیما یوشیج و صادق هدایت امکان جهشی در ادبیات و شعر فارسی پدید آورد که بعد از آن تکرار نشد. در جوّ بعد از کودتای ۲۸ مرداد به‌دلیل انسداد فضای سیاسی ــ با فاصله‌ای حدوداً ده‌ساله ــ بارِ سیاست بر دوش فرهنگ افتاد. همه‌ی هنرمندان به‌شدت سیاسی و یا سیاست‌زده شدند ؛ اشعار دهه ۴۰ و ۵۰ گواه آنست، اشعار اعتراضی که در شکلگیری جنبش اعتراضی در ایران که به انقلاب ختم شد نقش جدی داشت.

در سالهای انقلاب ۵۷، در میان روشنفکران آن دوران این موضوع چالش‌برانگیز بود. در آن مقطع تاریخی بیش از آنکه مردم برای عدم واکنش یک هنرمند یا شاعر حساسیت نشان دهند، روشنفکران از هم قطاران خود انتظار ابراز عقیدهٔ صریح داشتند. روشنفکرانی چون احمد شاملو یا محمدرضا شفیعی کدکنی «**تعهد سیاسی**» را اصل اساسی هنر میدانستند. اینان که خود نیز سیاسی بودند، غالبا اشعار دیگر شاعران را هم با معیار سیاسی نقد می‌کردند.

انقلاب اسلامی در ایران با مؤلفه های خاص خویش که عبارت «هنر انقلابی» را مدتی به سر زبان‌ها انداخت و تعهد سیاسی و اجتماعی رکن اصلیِ کار هنری شد، به‌گونه‌ای که هنرمندان و شاعرانی که شعرشان جنبه‌های تغزلی یا غیرسیاسی داشت، مورد هجوم و تمسخر روشنفکران و انقلابیون قرار می‌گرفتند. (به‌استثنای هنرمندان تجسمی که تقریباً تا دهه‌ی پنجاه غیرسیاسی ماندند). این سنت تا دهه‌ی شصت ادامه یافت. بعد از انقلاب هنرمندان به دو گروه موافق و مخالفِ نظمِ جدید تقسیم شده بودند، با این حال کسی در وظیفه‌ی اجتماعی - سیاسی هنرمند شک نمی‌کرد. از پایان جنگْ دورِ تازه‌ای از غیرسیاسی‌شدنِ هنر آغاز شد. اینجا مجال بحث در مورد علل و عوامل این سیاست‌زدایی از هنر نیست اما آنچه اتفاق افتاد، اقبال دوباره به شعرا و هنرمندان غیرسیاسی و موافقت هر دو جناح بر سر فاصله‌گرفتن از سیاست و روی‌آوردن به عرفان و اسطوره و شعر و ... بود. در دوم خرداد ۷۱ دوباره تب سیاست بالا گرفت و با کمی فاصله‌ی زمانی سراغ هنرمندان هم آمد. در ایران امروز که سیاستْ تجربه‌ی زیسته و دائمی هر ایرانی‌ست نیز نمی‌توان در تحلیل این رابطه چشم‌پوشی کرد.

انچه پس از این سال‌های پر التهاب سیاسی در ایران و از نهادهای حاکمیتی در مسئله‌ی هنر، شاهد بوده‌ایم، رویکردی انقباضی، امنیتی، اقتدارگرا و گاه حذف کننده بوده است. در سال‌های اخیر هنر به شکل امری نگران کننده و هنرمند صورتگرِ عدم ثبات و همدلی با سیاست های فرهنگی حاکمیت متصور گردیده و میتوان گفت بلاتکلیفی ساحتِ هنری در حال حاضر به پاشنه آشیل جریان فرهنگی‌ای تبدیل شده است که محور اصلی انقلاب ۵۷ ایران بود. شاید بتوان گفت، رابطه ی معاصر حاکمیت با امر هنر نه در حمایت و یا تقابل بلکه در **نفی** آن است! در حالیکه دغدغه‌مند فرهنگ و شعارزده‌ی آرمان‌های زیباست. اینجاست که نوع برخورد، میزان مطلوبیت حاکمیت را نیز در عمیق ترین لایه‌های جامعه مدنی محک میزند زیرا هنر در بطن همان جامعه پدیدار می‌شود.

میتوان ادعا کرد هیچ دولتی و برنامه‌های توسعه‌ای و اسناد بالادستی از کارنامه قابل دفاعی برخوردار نیستند و حتی مواردی از اسیب‌های جدی هویت فرهنگی- هنری را نیز میتوان برشمرد. امروزه شاهد فاصله‌ی روزافزون جامعه‌ی هنرمندان با متولیان فرهنگی و سیاست‌گذاران معاصر ایران هستیم که گاه با تقابل‌های جدی نیز همراه است. هیچ یک از مدیران با برنامه‌ای مدون و حاصلخیر برای این سرزمین مستعد از قریحه و توانمندی به عرصه نمی‌آیند. هیچ برنامه‌مشخصی در کارآفرینی و اشتغال هنرمندان، صادرات فرهنگی- هنری، توسعه‌ی زیر ساخت‌های فرهنگی، هنری، فضاهای هنری و بازخوانی و ارتقای هنر و فرهنگ ایرانی و حتی اسلامی طرح شفاف و اجرایی ندارد. شاهد این مدعا را میتوان در برنامه‌ی متولیان فرهنگی و هنری بخصوص وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامیِ تازه به میدان آمده دریافت، اگر چه امید آن است که در این دوره، هنر ایران برای رونق و دستاوردهایی پر شتاب آماده‌تر شود.